

## ویژگیهای تشبیہات فروغ فرخزاد و پروین شاکر

☆ ہما گل

### Abstract:

Forough Farrokhzad is one of the most significant Persian poets 20th century. She followed the footsteps of Nima Yushij, the founder & pioneer of modern Persian poetry but soon found her own style, diction and rhetoric. She is rightly considered the most influential Iranian poetess of all times. Similarly Parveen Shakir is also a well known Urdu poetess of Pakistan. She also influenced a generation of Urdu poets. A comparative study and research analysis of the poetic works of both Forough & Parveen reveals many new aspects. In this research paper the significance of the Similes in the poetry of both poetesses have been critically analyzed & evaluated.

**Key words:** Forough Farrokhzad, Parveen Shakir, 20th century Persian & Urdu poetry, Simile, Analysis.

در شعر فروغ فرخزاد دو جریان متفاوت از دو سو، او را که شاعری جستجوگر و جوینده روزنه ای از نور است، در میان گرفته اند. سالها و روزهای آشفته و رویدادهای وحشتناک بی آن که سراینده به انگیزه های پوچ و راه حل های حساب شده تسلیم شود، در شعر او پر می کشند و هراسان و شتابناک می گذرند. در شعر فروغ شگفتی و نومیدی و درهم ریختن پایه های ارتباط اجتماعی و فردی در جهانی که روابط به طرز دردناکی عوض می شوند، و ارزشها مدام فرو می ریزند، از سویی عشق و ایمان و از سویی دیگر، باهم تلاقی پیدا می کنند، و هر دو جنبه گاه در چهار چوب تصویرها و کنایه های پیچیده رمز آمیز، و گاه با بیانی ساده و روشنگر منعکس می شوند.

فروغ در مجموعه های اسیر و دیوار و عصیان چنان که از نام شان پیدا است نیز عصیان گر و سنت شکن و نشانگر تشبیهات نوین و بکری است، و حتی قطعه "گناه" نیز دارای اهمیت ویژه خویش است. (آزاد، ۱۷۹) در این قطعه و قطعه های شبیه آن باز فروغ با تشبیهات ساده و با شعری که هنوز در مرحله ابتدایی است، به درهم ریختن ارزشها اشاره می کند. نهایت اینکه در اسیر و دیوار و عصیان او عصیانی فردی و بیرون از زمینه های اجتماعی و در چهار چوب مسایل شخصی است. عدم تساوی زن و مرد او را وامی دارد که به زنان خطاب کند. اما کم کم فروغ در می یابد که مشکل زندگانی تنها در رابطه های عاطفی فشرده، حل نمی شود، و در نتیجه شعر او نیز از محدودیت های نخستین رهایی می یابد و اندیشه ها و تصویرهای شعرش با استفاده از تشبیهات تازه ای رنگ دیگری پیدا می کنند.

در تشبیهات فروغ احساس نومیدی او همان احساس هولناک زمان ماست، احساسی که فرد با "خویشتن" خویش رو به رو می شود؛ احساس

هولناکی که در همه جا و همه چیز رخنه می کند. (حقوقی، ۶۷) انبوه عزاداران منتظرند که دیوارهای لرزان فرو ریزد، و باقی مانده شعور و احساس آنان نیز با این درهم ریختن نابود شود و دلهره ویرانی به پایان برسد:

در شب اکنون چیزی می گذرد/ماه سرخ است و مشوش/و بر این بام

که هر لحظه در او، بیم فرو ریختن است/ ابرها همچون انبوه عزاداران

لحظه باریدن را گویی منتظرند. (فروغ فرخزاد، تولدی دیگر، ۳۱)

بیم انهدام حتی يك لحظه فروغ را ترك نمی کند. او خود را از درون

متلاشی می بیند. زنی که در جوانی شکست خورده و مدتها در نوسان های

زندگی و نشیب و فراز آن شرکت داشته، در آستانه سی سالگی که به گفته

خودش برای زن سن کمال است روزهای شاد و زیبای کودکی را که همه

اندامش در بهتی معصومانه باز می شد، به یاد می آورد: آن روزهای خوش و لبریز

از شادی و نور و گل در سراسر وجودش موج می زند. (شفیعی کدکنی، ۲۴۵)

ولی اینک رفته رفته به آستانه فصلی سرد می رسد؛ فصلی سرد که هم

اشاره به خستگی شاعر و هم اشاره به دردمندی های پنهان او و جامعه او است،

در تشبیهات او ابهامی دوگانه که چون شمشیری دو دم فرود می آید و چون ابری

سرشار از باران فرو می ریزد. آری در شب کوچک او دلهره ویرانی است.

تشبیهات فروغ گیرایی ویژه ای دارد. صداقت و صمیمت سراینده زود

به خواننده منتقل می شود و مخصوصاً بی پروایی در بیان و صراحت او شگفت

آور است. احساس و اندیشه خود را بدون تعارف بیان می کند، و سخن تند و

ناراحت کننده خود را در زر ورق تکلف و تصنع نمی پوشاند و فریادهای نفرت

آور کوچک و بازار را در شعرش منعکس می کند:

از فرط شادمانی/رفتم کنار پنجره با اشتیاق.../هوا را که از غبار پهن/و

بوی خاکروبه و ادرار منقبض بود. / درون سینه فرو دادم... (فروغ، ۱۲۹)

در "تولد دی دیگر" تشبیهات او مظهر تجلی اندیشه و عاطفه انسانی صمیمی است که در صدد شناسایی خویشتن است. سراینده آن از آن دم که با خودش آشنا می شود و خود را کم و بیش می شناسد، دیگر سر آن ندارد که چون سالهایی که "اسیر" و "دیوار" را می سرود، به زهد و ریا و مردان به ظاهر ستمگر حمله کند. اکنون سنگینی واقعیت را با تمام وجود حس می کند و در تشبیهات او حس دلهره به نهایت شدت می رسد. در زندگانی روزانه مفهومی ژرف و ایمانی تسلی بخش نمی بیند. خود را گیاهی می پندارد که بر زمینی ویران روئیده و نبض اش از طغیان خون متورم است. گاه انعکاس دلهره در تشبیهات او چهره ای دیوانه وار و گاه بیمار عرضه می کند، و کابوس های شوم کافکا و هدایت را در کتابهای رویا انگیز و وحشتناک مسخ و بوف کور یاد آور می شود.

شاعر نام قطعه ای چنین وحشت انگیز را "دریافت" نهاده، "دریافت" نگاهی به پیرامون او است، تا آن حد که در آن چیزی شایسته دل بستن و درک دیده نشود، ناچار نگاه ناظر به درون بر می گردد، و در تشبیهات او عقده ها سر باز می کنند و شکستها به چشم می آیند و انسان تماشاگر با "هستی" و دلهره های آن رو به رو می شود. جهانی در تشبیهات شاعر گشوده می شود که به خودی خود فاقد هر گونه معنایی است و لحظه های بی اعتبار زیستن از پی یکدیگر می آیند و می گذرند، و مهمه های سوگ بار شهر را با خود به همراه می آورند. فروغ این لحظه ها را حس می کند، خود را ماهی افتاده بر خاک و پرندگی ای دور از آشیان می بیند. قلب در نظر او کتیبه ای مخدوش است:

گویی که کودکی / در اولین تبسم خود پیر گشته است / و قلب این کتیبه مخدوش / که در خطوط اصلی آن دست برده اند. / به اعتبار سنگی خود

هگل/ویژگیهای تشبیهات فروغ فرخزاد و پروین شاکر

دیگر/احساس اعتماد نخواهد کرد. (فروغ، ۱۱۲)

در تشبیهات فروغ تنها مرگ نیست که زندگانی شاعر را پوچ و بیهوده نشان می دهد، بلکه این خود زندگانی و وحشتهای ناشناخته آن است که او را آرام آرام چون موشی از درون می جود. (زرقانی، ۲۴۳) زندگانی همراه با اضطراب را نمی تواند پذیرد، و اندوهگین است که چرا دیگر کسی به عشق و فتح و زیبایی نمی اندیشد و در صدد نیست که به هدفی آن سوی خویشتن برسد. واقعتهای وحشتناک در تشبیهات فروغ به زبان می آیند:

چه روزگار تلخ و سیاهی/ نان نیروی شگفت رسالت را/ مغلوب کرده بود/ پیغمبران گرسنه و مفلوک/ از وعده گاه های الهی گریختند. (فروغ، ۴۸)

ابیاتی است موثر که غمگین ترین اعتراف شاعر را بر می دارد.

با این همه فروغ در جست و جوی ایمان است و برای منظور از عشق کمک می گیرد. عاشقانه های او در شعرهای آخرین و نیز در تولدی دیگر دلیل این موضوع است. او زنی است در آستانه فصلی سرد و به معشوق خویش خطاب می کند و او را یار و یگانه ترین یار می خواند و از شراب عشق که نمی داند چند ساله است، مست است. چهره ای از آن سوی دریچه می گوید حق با کسی است که می بیند، و از این رو شاعر می خواهد همه چیز را خوب ببیند و عاشقانه با همه چیز در آمیزد. با باد و دریچه و ازدحام کوچه خوش بخت و به ویژه با معشوق خویش.

در تشبیهات فروغ، معشوق او از قدرتی صریح بهره ور است و با او و روح او آشنایی دارد. در جهانی چنین اضطراب انگیز و دلهره بخش و بیهوده، معشوق سراینده یاد آور اصالت زیبایی است. مگر نه این است که عشق نیز چون عوامل خاموش طبیعت کور است؟ پس معشوق نیز چون طبیعت و چون عشق

مفہوم ناگزیر صریحی دارد، و مظهر آن خوشبختی و تعادلی است کہ در بی خبری بہ حاصل می آید و با شکست عاشق کہ زنی است، تازن صادقانه قدرت را تایید می کنند. (قطعه "معشوق من" در مجموعه تولدی دیگر) این گونه تشبیهات فروغ آواز دنیایی است سرشار از انباشتگی غرایز. شورها در ضمیرش ندایی بر می انگیزند کہ چون سلسله ای از خویش آغاز می شود و دوام می یابد و حتی گاه نیز مرزهای وزن و قالب را درهم می شکنند و هیجان های او پیوندهای ظاهری نظم را از سروده های او برمی دارند. تشبیهات او با سادگی خیره کننده عرضه می شود. فروغ حس می کند کہ در او انسانی تازه سرشار از نور و حرارت متولد می شود، انسانی کہ می تواند جهان تازه، این جهان گنگ و تقریباً دست نیافتنی یعنی عشق، تسکین دهنده نیست بلکه وحشت انگیز نیز هست. احساس او از معشوق احساس دو گانه ای است، احساسی کہ هم در آن خود را تسلیم می کند و هم با آن می جنگد. عشق چیزی است تازه و ناشناس و پیوند گنگی است کہ ناگهان باز یافته می شود. (شمیسا، ۲۴۵) خواستن بہ گفته او درد تاریکی است، بہ سودای بہ دست آوردن آسایشی. در درون این پریشانی سوزان بہ دست آوردن آسایشی. در درون این پریشانی سوزان می بایست با لحظه های متنوع این درد تاریک. خواستن همراه شد و با معشوق تمام لحظه های بی اعتبار و وحدت رازی است، یعنی در بدبختی خوشبخت و در خوشبختی بدبخت بود. در اندوه شادی یافت، و در شادی اندوه. چیزی تار و مبهم چون خود خواستن، چون خود عشق. در لحظه های تنهایی نیز در اطراف انسانها چیزی مشوش و پریشان چون صداهایی مبهم، در دور دست طنین می افکند و انبوهی از سایه ها و تصویرها بر دیدگان آنها پرده می کشند؛ اما همینکہ معشوق می آید، تشبیهات گنگ روشتر می شوند و فضا از عطر و نور سرشار می گردد، ولی سایه تاریک درد خواستن و

اشتراک درد و لذت باز سایه می افکند:

اکنون تو این جایی / گسترده چون عطر اقاقی ها... / در کوچه های  
صبح / افسوس ما خوش بخت و آرامیم / افسوس ما دلتنگ و  
خاموشیم/خوشبخت زیرا دوست می داریم/ دلتنگ زیرا عشق نفرینی است.  
(فروغ، ۳۸-۳۹)

فروغ در تشبیهات خود و در قطعه هایی که به سوی طبیعت و عشق به  
سوی کودکی باز می گردد، حس زنانگی تندی نشان می دهد. او زنی است که  
آن دم خود را نیک می بیند که عاشق است و پشیمان است که چرا پیش از این،  
چنین عاشق نبوده است. (عبدعلی، ۱۷۸) اشاره های عاطفی با تشبیهات  
شاعرانه که گاه در شعرهایش دیده می شود و این اشاره ها حاکی از پذیرش آن  
موج های عشق و وصل هستند که می آیند تا از سر عاشقانی چون او بگذرند.  
زن می پذیرد و تحمل می کند. روشنی عشق باید هستی او را روشن کند و نوعی  
معصومیت و بی خبری در او به وجود آورد، نوعی معصومیت که هیچ مانع و  
شکستی نتواند آن را از میان بر دارد، اگر از منظر خرد و دانش به موضوع عشق  
بیندیشد، از آن دور می شود، و برای این که کامل شود باید وجود خود را تسلیم  
کند و در شعله سوزان عشق بسوزد. در شعر فروغ نیز اشاره هایی حاکی از تسلیم  
و رهایی و دوست داشتن و اعتماد مکرر می شود، گاهی نیز از این حد فراتر می  
رود و با صراحت می گوید:

من توهستم/ و کسی که دوست می دارد/ و کسی که در درون خود/  
ناگهان پیوند گنگی باز می یابد/ با هزاران چیز غربت بار نامعلوم/ و تمام شهوت  
تند زمین هستم/ تا تمام دشتهای بارور سازد (فروغ، ۸۵)

فروغ در جهان عشق زیست می کند، تشبیهات خویش را با هیجانان

ژرف زندگانی در می آمیزد. (حاکمی، ۱۸۹) گویی سفری دور و دراز آغاز می کند تا به لطافت و شیرینی های مفقود دوران خوش کودکی که عطر افاقی ها کوچه ها و کوی ها را رنگین می کرد، برسد؛ و یاد بوهای کودکی را در تشبیهات پُرهیجان و مداوم در برابر دیدگانش بگسترد. دلهره لحظه حاضر و وحشت از فردای ناشناس او را وادار می سازد که به یاد آوری کودکی پناه ببرد. (باحقی، ۲۶۷) فردایی که در او بیم فرو ریختن آوارها است و سراینده گمان می برد که در این جهان بیهودگی سرانجام در يك فنجان چای فرو خواهد رفت. پس روی خط زندگانی به گذشته بر می گردد، و در قطعه های "آن روزها" و "تولد دیگری" خود را کودکی می بیند که در سرزمین آفتابی جنوب و در کوچه های پُر از گرد و خاک و خاشاک اما شادی آور، با همسالان گرم بازی است. پسرانی را که آن روزها عاشق وی بودند به یاد می آورد، و تبسم های معصومانه دوشیزگی خویش را و باز از ترس فردا از اجاقهای پُر آتش و سرود ظرفهای مسین در سیاه کاری مطبخ و ترنم دل گیر چرخ خیاطی سخن می گوید و زندگانی خانوادگی را می طلبد. روشن است که تشبیهات فروغ فقط بیان کننده شورهای فردی نیست، بلکه با زمینه های اجتماعی در آن می توان یافت. وی نگران پیرامون خویش است و در قطعه های "ای مرز پر گهر" و "عروسک کوکی" نگاه او نگاهی به پیرامون او است. شبهای هراس همگان است که آینه تشبیهات شعرش را کدر می کند و او هوشمندانه جویبار تشبیهاتش را با رود پُر تحرك و سیال شورهای مردم درمی آمیزد، و سرگذشت اندوه بار مردمی را که در مرداب زیست می کنند و شاهد زوال خویشند، بیان می دارد. (کریمیان، ۳۸۹) او حتی در غربت و تنهایی جنایت کاران راه می یابد و از این که دیگر انتظار ظهوری نیست و چیزی عالی محرك مردمان نمی شود، در رنج است. می خواهد مرگی



در مرداب نباشد، بلکه پرنده ای خوشبخت باشد که به سوی نور پرواز می کند و دستان او و معشوق پلی از پیغام و نور و عطر و نسیم بر فراز شبها بسازد. بعضی ها به ترجمه انگلیسی شعر فروغ پرداخته اند، اما می بینیم که در شعر فروغ در همان سطر اول "تولد دی دیگر" "همه هستی من آیه تاریکی است"، "آیه" به انگلیسی بر نمی گردد. در حدود معانی معمول آن یعنی "نشان و علامت Sign" نارسا است و معادل انجیلی آیه قرآن هم یعنی Verse وقتی در جمله جا گرفت به سادگی واژه مترادف شعر می شود. می گوید قصدش از آیه چیز فنا پذیر بوده است، نظیر کلام خدا. پس می بینیم که حتی برگرداندگان معتبر نیز در ترجمه اشعار او فقط توانسته اند تا حدودی موفق شوند.

در تشبیهات خود، فروغ هر چه را که ساده و اصیل است دوست دارد. باغچه، گل، خیابان پُر از باران، کودکی که از مدرسه به خانه باز می گردد، نگاه شرمگین يك گل، ترنم دلگیر چرخ خیاطی، عشقی که در سلامی شرم آگین خود را پنهان می کند مورد ستایش او است. تشبیهات فروغ از کلمات ساده اما زیبا رنگ می گیرد، و گاه قطعه ای کاملاً تصویر است، و این تشبیهات تنها ساخته تصورات ذهنی او نیستند، بلکه پیوند عمیقی با واقعیت دارند. (لنگرودی، ۱۵۵۱) فروغ تشبیهات خود را سوی اندیشه ها و احساسهای مجرد نمی کشاند و واقعیت را گاه با صراحت و گاه با زیبایی تازه ای ارایه می دهد، نمونه قطعه های تصویری او "گل سرخ"، "سرود زیبایی" و "آفتاب می شود" ... است. در تشبیهات او تازگی و طراوتی به چشم می خورد که از درون واقعیت و تازه جویی اصیل سرچشمه گرفته است. (مرادی کوچی، ۲۷۷) فروغ می داند تشبیهات او فریاد زندگانی است و در واقع شعر او فریاد او است، فریاد کسی که صادقانه زندگانی می کند و سرودن شعر نیاز درونی او است، یا به گفته

خودش پری کوچك غمگینی است که دلش را در يك نی لبك چوبی آرام می نوازد، پری کوچك غمگینی که با تمام وجود نیازمند نوازش و عشق است. پایان ناگهانی او، پایان ناگهانی کارهایی است که پایان ندارد.

در مقایسه صدای پروین شاکر صدایی است که در جهان می پیچد. او شعر هم به زبان تصویر می سراید، باید پذیرفت که شعر او بی واسطه، و به صراحت مردمان را تسخیر می کند. همه می پذیرند که زندگانی پروین ظاهراً راحت بود و بازوبی گره، در دوردست های آن وجود نازنین آسودگی، رفتاری خاص و بحران بسیار داشت. هر چند يك بار، قلبش از ملالی گم و مبهم می فرسود و تا این مرحله آرام گیرد، در آستانه ستوه می نشست و در به روی خویش می بست، و روزها و گاه هفته ها در روی کس نمی گشود، و او وقتی از آن عزلت مدید، پریشان و آشفته بیرون می آمد، نخستین کارش آن بود که عزیزانش را به شعر نوین و نازنینش بنوازد.

در تشبیهات پروین شاکر اشکال کار یافتن مناسبترین معادلها برای عواطف او بود، یعنی پیدا کردن کلماتی که به همان پاکی باشند، به همان خوبی جوش بخورند و زنجیری به همان استحکام از حسیات متبلور او بیافند. تشبیهات او معمولاً دست چینی از سنگین بارترین واژه های فارسی هستند و نه از آن کلمه های تو خالی بی رمقی که باید سه چهارتای شان را قطار کنیم، تا کار يك واحد را از آن ها بگیریم، تا کلمه ای با همان رنگ و بو و همان اقمار حسی پیدا می شود و تا این کلمه به محك باز خواندن چند باره آزموده می شود.

اما تشبیهاتی را که در شعر پروین شاکر می یابیم زنده و پویا هستند و ناگهان شکل می گیرند، و خود به حرکت در می آیند؛ و به نیروی همین جوهره است که حیات خود را در زبانی دیگر آغاز می کند، و تضمین ماندن صدا و

تضمین نافذ بودن آن در زبان های دیگر همین است که واقعاً از وجود شاعر سرچشمه گرفته و از صافی صداقت او گذشته است، یعنی کلام او مخصوصاً تشبیهاتش با خود شخص او حس شده، چشیده، و زیسته است. در شعر پروین شاکر آن چنان صنایع لفظیه ای درکار نیست که حذف شان وجدانت را ناراحت کند. آن چه هست شعر ناب است که رموزش، تاکید و تکرارش، تصویرها و تشبیهاتش همه اجزای به هم پیوسته وهماهنگ يك کل است و ترجمه کلمه های آن محتوی و دست کم قسمتی از فرم را همراه می آورد.

باید از خود پرسید که آیا واژه های انتخابی پروین شاکر واقعاً از عهده نقل فکری که بر دوش آن گذاشته است بر می آیند؟ خودش می گوید شعر مرا نباید سریع و نباید سرسری خواند. باید روی کلمه ها ایستاد، چشید شان، لمس شان کرد. پیش پروین شعر اگر هجوم نباشد دفاعی برای مرگ است و توضیحی برای مردن. پس لغت مرگ اسم و مردن فعل است، شعر دفاع کامل نیست، روزهم نیست، شب هم نیست، تکه ای سخت و جان داری از شبان و روز است. برای همین شبان و روز است که شاعر در نیم راه تجربه شاعری دلواپس می شود. پروین شاکر در شعرهای روزهای آخر دلواپس بود، دلواپس نه برای خود، برای دیگران، برای درخت، باغچه، ماهی، گل، موجه گل؛ می دانست اگر ایثار و حرکت ابزار نخستین شعر نباشد، ولی وسایل کامل و بارور زندگی هستند.

ولی نمی دانم اگر پروین شاکر زنده بود هنوز هم چنین فکر می کرد؟ پروین دلواپسی را تنها در خودش به صداقت ایثار رسانید. انبوه شاعران و شاعره های بعد از او برای خود دلواپس شدند، دلواپس آن که چه کسی جانشین پروین است. پروین تمام کشف های روز و شعر را به تنهایی به دوش کشید و حرکت کرد. او يك تن بود، ولی کم کم رهایی یافت. او می بایست آن پبله ها را

بشکافد تا به خود برسد، تا به تجربه خود برسد. دلواپسی پروین برای بچه، يك دلواپسی رمانتيك نبود. او در شعرهای آخر به عمق آب رسیده بود و به ارتفاع فواره.

پروین به مفهوم تازه ای دست یافته بود که باید به شعر عمل داد و شعر را عمل کرد. زندگی روزانه اش عمل شعرش بود. آموخته بود که بیاموزد. پروین در آخرها به دنبال يك مفهوم وسیع برای روز بود. او از روزها و از آسمان محدود می دانست که زمین فقط يك لحظه از ابدیت است، که در زمان شناخته شده است - او می خواست موقعیت یافته شده خود را رها کند، به طرف موقعیت تازه برود و موقعیت گذشته شعر خود را به مقلدان زنانه و مردانه اش بسپارد که سپرد که هنوز شعرهای بسیاری از مردها زنانه است. کوه را دوست داشت، ولی پرده ها را می بست که کوه را نبیند. او معلم، و بزرگوار ما بود که آموخت شعر اگر جدی باشد دفاع نیست، شعر است، شعری که در موقعیتی ادبی متولد شده است. شعر که نمی تواند روز و شب به آن مفهوم آدمی دهد. شعر که مفهوم ادبی دارد، و کشف آن کشف لغت بازان است نه آدم، و نه آدمیزاد. اصلاً چرا باید شعر گفت؟

و اینک ماییم و این تشبیهات پروین و زندگی ما. بیایید که این تشبیهات را خوب بشناسیم، خود آن ها را به زبان های دیگر برگردانیم و ترجمه آن ها را به مستشرقین و خاورشناسان اروپایی نسپاریم. تا شعر او به انگلیسی و فرانسه و آلمانی برگردد و خواننده آمریکایی و اروپایی را تحت تاثیر قرار دهد.

تحسین کسی که دیگر در میان ما نیست چه کار ساده ای است. اما واقعاً نمی توان او را فراموش کرد، و تصویر هوشمندش را در میان ابدیت های شادمان آن سوی دیوار، در کنار تمام کسانی می بینیم که بشریت را به بلند ترین درجات

اعتلا وهیجان، عروج داده اند. می دانیم که او ملکه شعر معاصر اردو است.

کتابشناسی:

- آزاد، م (۱۳۷۸ش) پریشا دخت شعر، زندگی و شعر فروغ فرخزاد، چاپ اول،

نشر ثالث، تهران، ایران

- پروین شاکر (۲۰۰۲م) ماه تمام (کلیات: شامل دفتر های شعری از جمله

"خوشبو"، "صد برگ"، "خود کلامی"، "انکار"، مراد پبلیکیشنز، اسلام آباد.

- حاکمی، اسماعیل (۱۳۷۵ش) ادبیات معاصر ایران، چاپ سوم، انتشارات

اساطیر، تهران، ایران

- حقوقی، محمد (۱۳۷۹ش) فروغ فرخزاد، شعر زمان ما، چاپ پنجم، موسسه

انتشارات نگاه، تهران، ایران

- زرقانی، مهدی (۱۳۸۳ش) چشم انداز شعر معاصر ایران، انتشارات دبیر خانه

شورای گسترش زبان فارسی، تهران، ایران

- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۹ش) ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا

سقوط سلطنت)، انتشارات توس، تهران، ایران

- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳ش) راهنمای ادبیات معاصر، چاپ نخست،

انتشارات میترا، تهران، ایران

- عبد علی، محمد (۱۳۷۷ش) آسمان روشن شعر، انتشارات فکر روز، تهران.

- فرخزاد، پوران (۱۳۸۰ش) نیمه های ناتمام، نگرشی نو در شعر زنان؛ از رابعه تا

فروغ، چاپ اول، کتابسرای تندیس، تهران، ایران

- فروغ فرخزاد (۱۳۶۸ش) اشعار کامل فروغ فرخزاد (مجموعه اشعار: شامل

دفتر هایی از جمله "اسیر"، "دیوار"، "عصیان"، تولدی دیگر "و" ایمان بیاوریم به

آغاز فصل سرد") چاپ اول، انتشارات نوید، آلمان (جرمنی)

- همو (۱۳۷۹ش) دیوان فروغ، بکوشش بهروز جلالی، مروارید، تهران، ایران
- کریمیان، کاظم (۱۳۸۵ش) سیر تحول در شعر امروز، خاصه ها و شناسه های رفتاری، چاپ اول، انتشارات مروارید و انتشارات فیروزه، تهران، ایران
- لنگرودی، شمس (۱۳۷۰ش) تاریخ تحلیلی شعر نو، دوره چهار جلدی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران، ایران
- مرادی کوچی، شهناز (۱۳۷۹ش) شناخت نامه فروغ فرخزاد، نشر قطره، تهران، ایران
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۵ش) چون سبوی تشنه، چاپ سوم، انتشارات جامی، تهران، ایران

